

فرهنگ جغرافیای تاریخی خلیج فارس با تکیه بر نزهةالقلوب حمدالله مستوفی و جغرافیای حافظ ابرو

مهدی شاهین^۱، اسماعیل سپهوند^۲، فرزاد خوش آب^۳، پگاه توانگر رنجبر^۴

چکیده

از جغرافی‌نگاران مسلمان آثار و متون بسیاری برای شناخت جغرافیای ایران و خلیج فارس بر جای مانده است. نگارش آثار جغرافیایی در بین مسلمانان که از قرن سوم و چهارم هجری شروع شده بود تا عصر مغولان و ایلخانان و تیموریان در قرون هفتم و هشتم ادامه یافت. از جمله این آثار می‌توان نزهةالقلوب اثر حمدالله مستوفی در عصر ایلخانان و جغرافیای حافظ ابرو در عصر تیموریان را نام برد که به نوبه خود در این آثار به جغرافیای تاریخی خلیج فارس اشاره شده است. نزهةالقلوب از جمله متون قرن هشتم هجری است که برای بررسی جغرافیایی بسیاری از مناطق جهان اسلام در آن عهد اهمیت اساسی دارد، وی خلیج فارس را با عنوان "بحر فارس" و یا تنها با لفظ دریا یا بحر یاد کرده است. از جمله متون مهم دیگری که برای شناخت موقعیت جغرافیای خلیج از اهمیت به‌سزایی برخوردار است، کتاب جغرافیای حافظ ابرو یکی از مشهورترین مورخان دوره تیموری است. این کتاب به نوبه‌ی خود به مانند نزهةالقلوب سهم به‌سزایی در شناخت خلیج فارس را در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد. پژوهش حاضر به روش کتابخانه‌ای بوده و شناخت موقعیت خلیج فارس؛ سواحل، بنادر، جزایر، رودها و... را از دیدگاه حمدالله مستوفی و حافظ ابرو مورد بررسی قرار می‌دهد.

واژه‌های کلیدی: خلیج فارس، جغرافیای تاریخی، مستوفی، حافظ ابرو.

-
- ۱- استادیار و عضو هیأت علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه لرستان، shahin4382@yahoo.com
 - ۲- دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه لرستان، esy.sepah@yahoo.com
 - ۳- کارشناسی‌ارشد تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه محقق اردبیلی، farzad.69.fk@gmail.com
 - ۴- کارشناسی‌ارشد تاریخ فرهنگ و تمدن دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، pegah.tavangar@gmail.com

مقدمه

در بسیاری از منابع جغرافیایی مربوط به مناطق اسلامی خلیج فارس با نام‌های دریای پارس، بحر پارس، بحر فارس و... و یا تنها لفظ دریا را در رابطه آن با سواحل، بنادر، جزایر و... اشاره شده است و این متون که علاوه بر ارزش جغرافیایی از نظر تاریخی، سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی و... حائز اهمیت هستند، امروزه باید به‌طور جدی مورد بررسی قرار گیرند تا ارزش آن‌ها بیشتر آشکار شود. جغرافیای تاریخی امروزه به عنوان یکی از گرایش‌های علمی مورد توجه قرار گرفته است. برخی از محققان آن را زیر مجموعه جغرافیا، برخی دیگر آن را زیر مجموعه تاریخ و بعضی این گرایش علمی را هم مستقل از جغرافیا و هم مستقل از تاریخ به حساب می‌آورند، عده‌ای نیز بر آن هستند که آن را پیوند دهنده بین جغرافیا و تاریخ بنمایانند. منابع جغرافیایی مسلمانان به مانند البلدان‌ها، مسالک و ممالک‌ها و... از جمله منابعی هستند که می‌توان آن‌ها را در حیطه جغرافیای تاریخی برشمرد.

هدف و ضرورت این تحقیق بررسی خلیج‌فارس در عهد ایلخانان و تیموریان از نظر جغرافیای تاریخی با تکیه بر دو دیدگاه؛ یکی حمدالله مستوفی در عصر ایلخانان و دیگر حافظ ابرو در عصر تیموریان که آثار خویش را به زبان فارسی تألیف نموده‌اند، است. تاکنون تحقیقات فراوانی به صورت کتاب و مقاله در خصوص خلیج‌فارس از نظر سیاسی و نظامی، تاریخی و جغرافیایی، اقتصادی، فرهنگی و... کار شده است اما در خصوص عنوان این پژوهش تنها دو مقاله با عنوان‌های: "خلیج-فارس در جغرافیای حافظ ابرو" اثر احمد سرافرازی، "اهمیت و جایگاه تجارت در عهد ایلخانی" نوشته سید ابوالفضل رضوی و "رویارویی‌های امارت‌های تجاری خلیج‌فارس در قرون هفتم و هشتم هجری" اثر علیرضا خزائلی تا حدودی به این موضوع اشاره دارند.

در این پژوهش که به روش کتابخانه‌ای و با تکیه بر دو اثر نامبرده و به شیوه توصیفی-تحلیلی صورت گرفته است، سعی شده است موقعیت خلیج‌فارس از این دو دیدگاه مورد بررسی و ارزیابی قرار گرفته و به سؤال: جغرافیای تاریخی خلیج‌فارس در عهد ایلخانان و تیموریان با تکیه بر جغرافیای حافظ ابرو و مستوفی چگونه مورد توجه قرار گرفته است؟ اهمیت خلیج‌فارس در عهد ایلخانان و تیموریان نیز هم‌چنان به مانند گذشته این دریای پر عظمت بود چنان‌چه جغرافی‌نگاران این دو دوره مانند حافظ ابرو و حمدالله مستوفی به موقعیت، رودها، جزایر و بنادر آن پرداخته و اشارات ارزشمند و مفیدی را در این خصوص ارائه می‌دهند.

جغرافیای تاریخی

جغرافیای تاریخی امروزه به عنوان یکی از گرایش‌های علمی هم به مسائل تاریخی و هم جغرافیایی اشاره دارند. این گرایش از مهم‌ترین حوزه‌های علمی در بررسی و تحلیل ساختارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است (باستانی‌راد، ۱۳۸۹: ۲۵). چنانچه قائم‌مقامی اشاره دارد: «جغرافیای تاریخی رشته‌ای خاص از جغرافیاست که در این رشته درباره تطورات بستر زمین بر اثر گذشت زمان و مداخلات بشر بحث می‌شود...» (قائم‌مقامی، ۱۳۵۱: ۱۷). اما می‌توان گفت جغرافیای تاریخی رشته یا شاخه‌ای میان رشته‌های میان علوم تاریخ و جغرافیا است که بسیار کاربردی جهت آشنایی با تاریخ و جغرافیای مناطق مختلف تمدنی است که آشنایی به دست آمده از طریق آن می‌توان به تغییرات جغرافیایی مناطق و نواحی مختلف و ریشه بسیاری رخ داده‌های تاریخی پی برد (آزاد، ۱۳۹۲: ۴۲). به طور کلی نظر بر این است که درباره جغرافیای تاریخی تعریف خاصی وجود ندارد، ولی از گفته محققان تاریخ و جغرافیا برمی آید که جغرافیای تاریخی علمی است که از تأثیر محیط جغرافیایی بر وقایع تاریخی، سیر تکامل دولت‌ها و تغییرات مرزی آن‌ها و تاریخ اکتشافات جغرافیایی بحث می‌کند (قرچانلو، ۱۳۸۵: ۸/۱). زیرا مفاهیم مورد علاقه‌ی جغرافی‌دان تاریخی؛ مفاهیمی هستند که او را قادر می‌سازد تا ماهیت دگرگونی جغرافیایی بشر را درک نماید. جامعه‌ی بشری آفرینش ذهن بشر است و دگرگونی در آن نتیجه‌ی اندیشه بشری است (گلکه، ۱۳۷۹: ۵۰/۲).

در اوایل سال ۱۹۴۸. م/۱۳۲۷. ش مؤسسه جغرافی‌دانان انگلیس؛ رشته‌های تخصصی جغرافیا را ۳۳ رشته اعلام کردند که از جمله آن‌ها، جغرافیای تاریخی بود (شکوئی، ۱۳۸۹: ۴۵-۴۴). در طی اواخر سده‌ی ۱۹. م/۱۳. ش و آغاز سده ۲۰. م/۱۴. ش در اروپا، جغرافیای تاریخی^۱ اصطلاحی بود که از سوی جغرافی‌دانان اساساً از آن برای توصیف مطالعات مربوط به دگرگونی مرزهای سیاسی و تمامیت‌های ارضی استفاده می‌شد؛ اما سپس معنای بسیار گسترده‌تری یافت. "چالز پرگامنی" استدلال می‌نماید که جغرافیای تاریخی باید از گرایش محدود و دارای معنای سنتی و دقیق خود در شناسایی و تشریح دگرگونی مرزهای سیاسی دور شود و به یک عرصه‌ی معنایی جدید و فراخ در مطالعه جغرافیای انسانی گذشته وارد شود (بیکر، ۱۳۹۲: ۵۷-۵۶). طبق نوشته قائم‌مقامی جغرافیای تاریخی شعبه‌ای از جغرافیای انسانی است که در آن از تقسیم و انتقال نژادها، اختلاط ملل، زبان‌ها و تمدن‌ها گفتگو می‌شود (قائم‌مقامی، ۱۳۵۱: ۱۶). از طرفی به نوشته گلکه، هیچ مبنایی منطقی برای بازشناختن جغرافیای تاریخی از تاریخ وجود ندارد (گلکه، ۱۳۷۹: ۴۴/۲). جغرافیای تاریخی شعبه‌ای از جغرافیا مانند جغرافیای سیاسی یا اقتصادی نیست، شناخت منطقی تاریخ؛ شناخت تمام و کمال پس زمینه‌ی در حال تغییر طبیعی (فیزیکی) را ایجاد می‌کند که بر

1- La géographie historique

آن اساس حوادث تاریخ به وقوع پیوسته است (معیری، ۱۳۸۶: ۴۱). با این وجود می‌توان گفت کار اصلی جغرافیای تاریخی بازسازی جغرافیای گذشته است (معیری: ۱۴۲). جغرافیای تاریخی؛ ویژگی تاریخی مکان‌های خاص را برجسته می‌کند. در واقع جغرافیای تاریخی بر الگوهای جغرافیایی و فرایندهای جغرافیایی متمایز و متنوع که در مکان‌های خاصی تشخیص دادنی هستند تأکید می‌کند و در پی آن است که مکان‌ها را درون زمینه‌های تاریخی خودشان قرار دهد (بیکر، ۱۳۹۲: ۳۴۴). البته جغرافی‌دانان تاریخی گمان نمی‌کردند بتوانند گذشته واقعی را بازسازی کنند، اما چنین تشخیص می‌دادند که هر بررسی جغرافیای تاریخی شامل گزینه‌ای از واقعیت‌هاست (گلکه، ۱۳۷۹: ۲۷/۱).

اگر تاریخ به قول "کالینوود" سراسر تاریخ اندیشه است، جغرافیای تاریخی نیز سراسر تاریخ اندیشه در باره فعالیت بشری بر روی زمین است. اندیشه مورد علاقه جغرافی‌دان تاریخی چیزی بیش از مفاهیم مربوط به محیط طبیعی را شامل می‌گردد (گلکه، ۱۳۷۹: ۴۴/۲). جغرافیای تاریخی علمی است که باید از دیدگاه تاریخی درک گردد (همان، ۱۳۷۹: ۲۴/۱). جغرافیای تاریخی یک شهر یا ناحیه بر مبنای مندرجات کتاب‌ها و رساله‌های فارسی که تاکنون تألیف شده است عبارت است از شرح موقعیت جغرافیایی آن شهر و ناحیه، احداث شهر، آثار و بناهای تاریخی آنجا، احوال شعرا و نویسندگان و علما، قبایل و تاریخ حوادثی که در آن شهر و ناحیه رخ داده است (قائم‌مقامی، ۱۳۵۱: ۱۶). چنان‌چه ستوده اشاره دارد که: «برای انتخاب محلی جهت ایجاد شهر اغلب مقتضیات جغرافیایی مانند سواحل دریاها و دریاچه‌ها، کناره رودخانه‌ها و دامنه‌های جبال و... مورد توجه قرار می‌گرفت و برعکس نواحی باتلاقی و نامساعد و صحرای سوزان‌جای مناسبی برای این امر نبود...» (ستوده، ۱۳۴۸: ۹۶). در واقع جغرافیای تاریخی یک شهر یا یک ناحیه شرح کلیه تغییرات و تطورات جغرافیایی آن شهر و آن ناحیه به مفهوم اهم آن در طول تاریخ است یا به عبارت دیگر در جغرافیای تاریخی، یک شهر و یک منطقه جغرافیایی از نظر تمام رشته‌های جغرافیا در طول تاریخ مورد بحث قرار می‌گیرد و همین که به زمان حال برسد بحث جغرافیای تاریخی پایان یافته و جغرافیای مطلق آغاز می‌شود (قائم‌مقامی، ۱۳۵۱: ۱۸). در آثار جغرافیایی مسلمانان به‌ویژه مسالک و ممالک اصطخری؛ شهرها، نواحی، کوه‌ها، رودها، دریاها، بیابان‌ها و آن‌چه در هر اقلیم جای بگیرد مورد توجه قرار گرفته است (اصطخری، ۱۳۴۰: ۳).

وظیفه جغرافی‌دان تاریخی نه توصیف دگرگونی‌های فیزیکی در زمین است و نه بررسی مفاهیم جغرافیا و به معنای متداول آن، بلکه درک دگرگونی تاریخی در فعالیت جغرافیایی است (گلکه، ۱۳۷۹: ۴۵/۲). در دایرةالمعارف بریتانیکا در این‌باره آمده است که مفهوم جغرافیای تاریخی شرح تغییرات عوامل جغرافیایی است در طول زمان (قائم‌مقامی، ۱۳۵۱: ۱۶). از جمله مسائل مهم

جغرافیای تاریخی؛ پدیده مرزها یا حدود و ثغور محیط زیست انسان‌ها و تمدن‌های بشری است. کوهستان‌ها، جنگل‌ها، دریاها، رودخانه‌ها و مانند این‌ها پدیده‌های شناخته‌شده‌ای هستند که از روزگاران قدیم میان گروه‌های سازمان یافته انسانی فاصله انداخته‌اند، به همین خاطر لازم است که مکان‌ها و نواحی از این نظر مورد بررسی قرار گیرند (پورآرین، ۱۳۸۶: ۱۸۹). در رابطه با علم جدیدی به نام جغرافیای تاریخی که به اصطلاح بعضی پیوند بین جغرافیا و تاریخ م باشد، باید گفت که این‌گونه نیست و این علم فراتر از این دو علم و در واقع هم جغرافیا و هم تاریخ زیرمجموعه این علم است (سپهوند و جهان‌میر، ۱۳۹۵: ۲۷). در واقع دانش جغرافیا در کنار تاریخ از اهمیت بسیاری برخوردار است و کتب جغرافیایی نیز از اطلاعات تاریخی فراوانی برخوردار هستند (رجاء، ۱۳۸۵: ۶۹). باید متون جغرافیایی زیرمجموعه "جغرافیای تاریخی" به حساب آورد، زیرا با بررسی محدوده این علم می‌توان دریافت که آثار جغرافیایی مسلمانان و همچنین ایرانیان مسلمان در حیطه جغرافیای تاریخی قرار گرفته‌اند (شاهین و سپهوند و خوش‌آب، ۱۳۹۶: ۴۱).

به همین خاطر می‌توان منابع جغرافیایی مسلمانان را زیر مجموعه جغرافیای تاریخی معرفی نمود که در این پژوهش سعی شده است که جغرافیای تاریخی منطقه "خلیج فارس" از نظر جغرافیای تاریخی مسلمانان از دو دیدگاه مستوفی و حافظ ابرو با تکیه بر اثر آنها مورد بررسی قرار گیرد. زیرا بسیاری از متون کهن جغرافیایی را می‌توان در زمره جغرافیای تاریخی به شمار آورد و بر همین اساس بسیاری از جغرافی‌دانان قرون گذشته را از جمله پیشروان جغرافیای تاریخی دانست (احمدوند، ۱۳۸۸: ۴۲). زیرا در شناخت جغرافیای ممالک اسلامی لازم است که جغرافی‌نگاران مسلمان و آثار آنها بهتر شناخته شوند؛ زیرا آنها جغرافیا، تاریخ، دین و مذهب و زندگی اجتماعی مردم و شرایط آنها در مناطق تحت نفوذ اسلام و سرزمین‌های مجاور مسلمانان را مورد بررسی قرار داده‌اند (سپهوند و جهان‌میر، ۱۳۹۵: ۲۸). بررسی متون جغرافیایی ایرانی‌ها از جمله کارهای علمی برجسته‌ای است که با تعمق در این نوع آثار باید صورت گیرد. از آنجا که جغرافی‌نگاران ایرانی با نگرش خاص خود به سرزمین ایران، اهداف خود مبنی بر شناخت این سرزمین جاوید و تمایز آن با سرزمین‌های دیگر را وجه همت خود قرار داده بودند، بررسی آثار آنها ارزش و اهمیت بسیاری دارد (شاهین و دیگران، ۱۳۹۴: ۱). از جمله این جغرافی‌نگاران؛ حمدالله مستوفی و حافظ ابرو می‌باشند. در سنت جغرافیانگاری که از قرون نخستین اسلامی شروع شده بود در عصر ایلخانان و تیموریان نیز ادامه داشت. مستوفی در عصر ایلخانان و حافظ ابرو در عصر تیموریان می‌زیستند که در ذیل به معرفی هر کدام از آنها می‌پردازیم:

مستوفی و نزهةالقلوب

ابن ابی بکر، احمد بن نصر قزوینی (م ۷۵۰. ق) ادیب و تاریخ‌نگار و جغرافی‌دان ایرانی، از تبار عربی، اهل قزوین، از خانواده‌ی مستوفیان و کاتبان دیوان که خود نیز چندی مستوفی مالیات قزوین و زنجان و ابهر بود. نسب وی به حر بن یزید ریاحی می‌رسد. از آثار او می‌توان تاریخ گزیده، ظفرنامه، تاریخ منظومی بر وزن شاهنامه و نزهةالقلوب را نام برد (نفیسی: ۱۴۴؛ تهامی: ۹۴۵/۱؛ آشتیانی: ۵۲۳). از آن‌جا که حمدالله از خواص و کتاب زبردست خواجه رشیدالدین همدانی بود به نظر می‌رسد که حکومت و استیفای ابهر، زنجان و طارم را خواجه به او محول کرده باشد زیرا حمدالله اغلب در محافل علمی رشیدالدین نائل آمده و ارتباط نزدیکی بین آن دو برقرار بوده و با آن که علم تاریخ نیاموخته بود به تدریج بر آن شد تا در اوقات فراغت به تالیف تاریخ عمومی بپردازد (مستوفی، ۱۳۳۶، مقدمه بیست و نه). مستوفی پس از قتل خواجه رشیدالدین، در سلک ملازمان خواجه غیاث‌الدین محمد، فرزند خلف وزیر مقتول درآمد و تا سال ۷۳۶. ق در خدمت وی باقی بود تا او نیز به قتل رسید (صدری‌افشار، ۱۳۴۵: ۱۴۰). مستوفی را می‌بایست مورخ، جغرافی‌دان و استیفا پیشه‌ای صاحب تجربه دانست که نگاهی جامع‌الاطراف به پدیده تاریخی داشته است. این نکته را می‌توان با بررسی و مطالعه سه آثار ارزشمند او نزهةالقلوب، ظفرنامه و تاریخ گزیده دریافت که سرانجام در حدود سال ۷۵۰. ق چشم از جهان فروبست (مستوفی، همان: چهارده).

نزهةالقلوب تألیف جغرافیایی حمدالله مستوفی است که در سال ۷۴۰. ق تألیف شده و یکی از اسناد مهم محققان است. وی برای نوشتن آن بیش از ۲۰ کتاب از پیشینیان در این‌باره مطالعه کرده و با مسموعات و مشهودات شخصی مقایسه نموده است. این کتاب معلومات شایسته‌ای درباره آب و هوا، جمعیت، وسعت و محصولات شهرهای ایران به دست می‌دهد و نیز وضع حکومت و میزان مالیات اغلب شهرها را روشن می‌سازد (صدری‌افشار، ۱۳۴۵: ۱۴۱). نزهةالقلوب کتاب جغرافی مهمی در شرح بلاد و راه‌های ایران است (رضازاده‌شفق، ۱۳۲۰: ۳۵۴). غرض از تألیف این کتاب شرح احوال ایران است اما چون چون حرمین شریفین افضل بقاع جهان و قبه اهل ایمان از نظر مستوفی است، بدان نیز پرداخته شده است (حمیدی، ۱۳۷۲: ۳۳۹-۳۳۸).

کتاب دارای ۲۰ باب در ذکر بلاد عراق، آذربایجان، شروان، گرجستان، روم، مرو، بحر مملکت فارس و... است و همچنین شامل پنج فصل در ذکر کمیت مسافت و فراسخ، جبال و معادن، مخارج انهار و اعیان و بحار و بحیرات است که در جای خود اثری گرانقدر و مشتمل بر مطالب سودمند در سه مقاله و یک خاتمه است. مقاله سوم مهم‌ترین بخش کتاب را تشکیل می‌دهد که از جغرافیای حرمین شریفین و بیت‌المقدس سخن می‌گوید آن‌گاه جغرافیای بلاد اردن و ممالکی که در جوار ایران واقع است به آن الحاق شده است، در نهایت نیز خاتمه کتاب است که در شرح عجایب عالم و

بالاخص ایران مطالب مفیدی در آن می‌توان یافت (مستوفی، همان: هجده). به نوشته نفیسی این اثر در طبیعیات و در جغرافیا و در عجایب‌البلدان و مهم‌ترین کتاب جغرافیا که به زبان فارسی است (نفیسی: ۱۴۴). این اثر در علم جغرافیا و هیئت است و با این‌که کتابی است در جغرافیا اما از نظر تاریخی نیز حائز اهمیت است زیرا در پاره‌ای موارد که ذکر شهر یا ولایت یا ناحیه‌ای می‌کند؛ تاریخ و حکومت و طرز کشورداری حکام و پادشاهان آن‌جا را نیز بیان می‌کند (حمیدی، ۱۳۷۲: ۳۳۸).

از جمله منابع مورد استفاده در نزهةالقلوب عبارتست از صورالاقالیم تألیف ابوزید احمدبن سهل البلخی، التبیان تألیف احمدبن عبدالله، المسالک والممالک تألیف ابوالقاسم عبدالله بن خردادبه، کتابی موسوم به جهان نامه، طبقات همدانی تألیف ابوعبدالله محمدبن سعدالواقدی، عجایب المخلوقات تألیف زکریابن محمد، آثارالبلاد تألیف قزوینی، فارسنامه ابن البلخی مستوفی، ذکر ولایت کرمان تألیف خواجه ناصرالدین المنشی الکرمانی، عجایبالبحر تألیف امام علی بن عیسی‌الحرانی، دو اثر؛ آثارالباقیه و التفهیم ابوریحان بیرونی، کتاب ارشاد تألیف حافظ خلیل قزوینی، رساله ملکشاهی در وصف ممالکی که ملکشاه در نظر آورده، تاریخ اصفهان تألیف حافظ عبدالرحمن بن محمد، معجم‌البلدان از ابوعبدالله یاقوت حموی، تحفةالغرایب، صورالکواکب از شیخ ابوالحسین صوفی، تاریخ مغرب، اخلاق ناصری تألیف خواجه نصیرالدین طوسی، تنسیق‌نامه ایلخانی تألیف خواجه نصیرالدین طوسی (مستوفی، همان: هفده و هجده).

در قرن هشتم هجری ادبیات ایران نسبت به قرون گذشته و مخصوصاً نسبت به قرن هفتم اندکی تنزل کرد و سبب آن بود که در اواسط این قرن قدرت پادشاهان مغول ایران تخفیف یافت و سلسله‌های جزء که بیشتر ضعیف بودند از تجزیه ممالک ایشان فراهم آمد و انقلاب حوادث دوباره آسایش را از مردم سلب کرد و وزرای مقتدر که در قرن پیش می‌زیستند و مردم را در علم و ادب تشویق می‌کردند در این قرن به وجود نیامدند. تنها خاندان‌های بزرگی که در پرورش علما و ادبای ایران در این زمان کوشیدند نخست خاندان آل مظفر در یزد و فارس و دوم خاندان جلایر در بغداد و عراق عرب بودند اما در این دوره نیز نویسندگان و شعرای بزرگ در ایران بسیار بوده‌اند (نفیسی: ۱۸۲).

طبق نوشته رضازاده‌شفیق با وجود فتنه و آشوب در نواحی مملکت و انحطاط علم و معرفت، تألیفات به نثر فارسی در دوره مغول و تیموری زیاد بود و بدیهی است اگر وقایع ناگوار در این دوره رخ نمی‌داد ادبیات به مراتب بیشتر ترقی می‌کرد (رضازاده شفیق، ۱۳۲۰: ۳۵۲). درباره شیوه سبک این اثر باید گفت که ساده و بی‌تکلف است اما مقدمه‌ای مصنوع و متکلف و پر از لغات مشکل عربی و فارسی دارد. نثر نزهةالقلوب ساده و روان اما از کاربرد واژه‌های عربی و اخبار و احادیث به دور نمانده است (حمیدی، ۱۳۷۲: ۳۳۸).

حافظ ابرو و جغرافیای او

عبدالله بن لطف‌الله، نورالدین شهاب‌الدین خوافی (م ۸۳۳. ق) مورخ و جغرافی‌دان بزرگ عصر تیموری متولد خواب یا نیشابور یا هرات، ساکن همدان، متوفی در زنجان. وی در بیشتر لشکرکشی‌های تیمور ملازم او بود (تهامی: ۸۷۳/۱-۸۷۲؛ اذکائی: ۳۷۹). در خصوص نامگذاری وی به حافظ نظریاتی چند بیان شده که معروف‌ترین آن‌ها عبارتند از: (۱) وی حافظ قرآن و یا احادیث پیامبر بوده است، (۲) از آن جهت که در منطقه خواف به مظهر قنات، آبرو گفته می‌شده او را به جهت تمایز با دیگر افراد حافظ ابرو (ساکن محله آبرو) نامیدند که این نظریه نیز تا حدودی ضعیف به نظر می‌رسد، (۳) او به سبب ابروهای زیبا و پیوسته که داشت، حافظ ابرو می‌گفتند، (۴) یا از الکای ابر خراسان برخاسته و ابری به ابرو تحریف یافته است (حافظ ابرو، همان: ۱۴/۱؛ حمیدی: ۳۷۳؛ تهامی: ۸۷۳/۱).

این‌گونه فرضیات در رابطه با زادگاه حافظ ابرو نیز بوده و نویسندگانی چون عبدالرزاق سمرقندی، خواندمیر و حاجی خلیفه (زرین‌کوب، ۱۳۴۳: ۲۶)، او را اهل هرات دانسته‌اند که سرانجام در خردسالی جهت کسب علم به همدان کوچ کرده و در نهایت در سال ۸۳۴. ق در زنجان چشم از جهان فروبست (صفا: ۴۸۹/۴). وی از روزگار تیمور جزو رجال دربار بود و به عنوان بازیگر شطرنج نیز شهرت یافت. شاهرخ، نواده تیمور که ضمن سفرهای خشکی و دریا حافظ ابرو را همراه می‌برد، او را مورخ رسمی دربار کرده و وظایف علمی مختلف به عهده او گذاشته بود که از آن جمله تألیف یک کتاب جغرافیایی بود که گر چه عنوان آن را نمی‌دانیم ولی اهمیت خاص دارد (کراچکوفسکی: ۴۱۱). شهرت حافظ ابرو در عصر سلطنت شاهرخ رو به فزونی نهاد و به خدمت بایسنقر شاهزاده هنرمند و هنرپرور گورکانی راه یافت و از حمایت کامل وی برخوردار شد (صدری-افشار: ۹۳). شاهرخ وی را مأمور کرد که کتاب‌هایی در تاریخ و جغرافیای ایران بنویسد و وی آن کتاب را در دو مجلد یکی در باب فارس و دیگری در باب خراسان پرداخته و در سال ۸۲۰. ق به پایان رسانده است (نفیسی: ۲۳۷).

از جمله آثار وی می‌توان به زبده‌التواریخ (که آن را در سال ۸۲۹. ق به حکم بایسنقر تألیف کرد) ذیل جامع‌التواریخ رشیدی، و وی کتابی نیز در جغرافیا داشته است. حافظ ابرو به زبان ترکی جغتایی و عربی نیز آشنا بود و به آن دو زبان شعر می‌سرود (تهامی: ۸۷۳/۱-۸۷۲). یکی از کتب مهم حافظ ابرو کتاب جغرافیای اوست که در نسخه‌های خطی موجود تحت عنوان تاریخ حافظ ابرو یاد شده است و حاوی موضوعات جغرافیایی ذی‌قیمتی است. بخش قلیلی از این کتاب عظیم تحت عنوان جغرافیای تاریخی خراسان به چاپ رسیده است و قبلاً نیز ربع هرات از جغرافیای خراسان حافظ ابرو طبع شده بود. از جغرافیای حافظ ابرو نسخه‌های خطی متعددی وجود دارد: از جمله:

نسخه خطی بریتیش میوزیم به شماره ۹۳۱۶. آر. او؛ نسخه بادلیان آکسفورد به شماره ۳۵۷؛ نسخه کتابخانه ملک به شماره ۴۱۴۳؛ نسخه کتابخانه کاخ گلستان به شماره ۱۱۵۱ (ابرو، مقدمه ۱/۱۸).
به نوشته کراچکوفسکی کتاب حافظ ابرو از لحاظ مضمون مکمل خصایص آن مکتب جغرافیایی است که آن را خوب می‌شناسیم. مقدمه کتاب در زمینه کیهان‌نگاری است که مطالب معمولی درباره شکل زمین، اقلیم‌ها، دریاها، دریاچه‌ها، رودها، و کوه‌ها، ضمن آن آمده است. پس از آن، قسم اول از اقطار مختلف از غرب به شرق سخن دارد که از ولایت مغرب آغاز و به کرمان ایران ختم می‌شود؛ دو فصل اخیر مربوط به فارس و کرمان اضافات تاریخی دارد که مربوط به دوران مؤلف است. قسم دوم می‌باید گزارشی مفصل‌تر از خراسان و ما وراءالنهر داشته باشد، اما هنوز تماماً به دست نیامده و در بیشتر نسخه‌های کتاب مطلب درباره خراسان به سال ۱۴۲۰/۶۲۳ ق ختم می‌شود (کراچکوفسکی: ۴۱۳-۴۱۲).

وی از جمله مورخان و جغرافی‌نویسان پرکار دوره تیموری است که آثار متعددی از وی بر جای مانده است. از جمله مجموعه سه جلدی جغرافیای او که بخشی از نوشته‌های وی حاصل مشاهدات خود اوست که در سفرهای مختلف همراه امیر تیمور بوده است، به همین خاطر اطلاعات منحصر به فردی در این کتاب وجود دارد (سرافرازی، ۱۳۹۲: ۹۱/۲). و پس از آن به بیان سرزمین‌ها از غرب به شرق پرداخته است، جلد دوم کتاب نیز اغلب به ذکر جغرافی و تاریخ خراسان بزرگ با ادبیاتی مخصوص به خود پرداخته است (اذکائی: ۲۸۳/۱).

قرن نهم آخرین دوره مهم ادبیات ایران است و تردیدی نیست که پس از آن دوره‌ای به این درجه اهمیت تاکنون در تاریخ ایران پیش نیامده است و پس از آن ادب ایران دوره تنزل و انحطاط را مرتباً پیموده و اگر دوره‌های تجدید و احیایی هم پیش آمده باشد دوره‌های کوتاه بوده و نشده است دوره وسیعی را در برگیرد (نفیسی: ۲۲۶). تردیدی نیست که یکی از اسباب عمده‌ی پیشرفت ادبیات در این دوره اقبال تام و توجه خاصی است که پادشاهان و شاهزادگان تیموری که در نواحی مختلف سرزمین‌های فارسی‌زبان پادشاهی یا حکمرانی داشته‌اند، نسبت به ادب ایران نشان داده‌اند (نفیسی: ۲۳۱).

و درواقع این دوره با سبک ویژه خود، تاریخ‌نگاری عصر تیموری را دگرگون ساخته است. بدیهی است که نثر حافظ ابرو نثر عصر انحطاط ادبی است که در آن مورد هجوم واژه‌های مغولی و ترکی در نثر بیشتر آشکار می‌شود. نثر او ساده و بی‌تکلف و از اطناب‌های ممل و طولانی و از صنایع بدیعی آنچنان که قبل از او معمول بوده است برخوردار ناست. استفاده او از آیات و اخبار اگر چه کم است اما هر جا که به آیه یا خبر یا حدیثی برمی‌خوریم کاملاً به جا و مناسب انتخاب شده است (حمیدی، ۱۳۷۲: ۳۷۵).

خلیج فارس در جغرافیای مستوفی و حافظ ابرو

متون جغرافیایی دانشمندان مسلمان در موقعیت، عظمت، نقش و اهمیت و... خلیج فارس در مبادلات سیاسی و اقتصادی کناره‌های آن مطالب سودمندی اشاره کرده‌اند که در هر کدام از آن‌ها اشارت ویژه و با ارزشی از این دریاست (سپهوند و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۳). چنانچه در مسالک و ممالک اصطخری که از نخستین جغرافی‌نگاران ایرانی و مسلمان در قرن چهارم هجری بود، در ذکر خلیج فارس با عنوان دریای پارس بیش از ۲۰ بار به آن اشاره کرده است که این نشان از توجه این اثر مهم به خلیج فارس با عنوان دریای پارس هست و گویای این حقیقت که وی در نگرش خود توجه ویژه‌ای به سرزمین پارسیان داشته است. چنانکه درباره این دریا چنین روایت می‌کند: «دریای پارس خلیجی باشد از دریای محیط در حد چین و حدود واقواق و به هندوستان رسد و آن را به پارس و کرمان بازخوانند و به حکم آن که هیچ ولایت ازین ولایت آبادان تر بر این دریا نیست و به روزگار گذشته پادشاهان پارس بزرگ تر و قوی تر بوده‌اند و هم در این روزگار مردمان پارس به هر جایی مستولی‌اند از کرانه‌های این دریا» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۰۹). دیگر جغرافی‌نگاران مسلمان نیز به نوبه خویش به موقعیت خلیج فارس اشاره دارند، چنانچه یاقوت حموی چنین اشاره دارد: «بحر فارس شاخه‌ای از دریای بزرگ هند است، مرزهای آن از «تیز» از بخش‌های مکران در کرانه دریای فارس تا عبّادان [آبادان] است» (یاقوت حموی، ۱۳۸۰: ۴۳۹/۱). ابن بکران اینگونه به موقعیت خلیج فارس می‌پردازد: «بحر محیط گرد ربع مسکون درآمده است از همه جانب‌ها، اما دو شاخ بزرگ ازو به جانب عمان درآید، یکی از سوی مشرق و آن بزرگ‌ترست و او را در کتب خلیج مشرقی خوانند و دیگری از سوی مغرب و آن خردترست و او را خلیج مغربی خوانند. اما خلیج مشرقی، چنانکه در شکل عالم پدید کرده آمده است او را به هر موضع و ولایت که رسد بدان باز خوانند که بر ساحل او باشد از جانب شمال، به سبب آن که بر جانب جنوب از این خلیج عمارت نیست چنانکه از مشرق که درآید او را بحر چین خوانند، پس از آن بحر هندوستان، پس بحر سند، پس بحر مکران، پس بحر کرمان، پس پارس، پس بحر عمان، پس بحر قلزم و این نهایت این بحر است و این خلیج معروف تر به دریای پارس است» (ابن بکران، ۱۳۴۲: ۱۸-۱۷). جهان‌نامه ابن بکران آخرین اثر جغرافیایی است که قبل از حمله مغول به خلیج فارس اشاره دارد.

در زمان حمله مغولان به ایران، ایالت‌های پس‌کرانه‌ای فارس و کرمان با درایت حکام آنها از حملات نخستین آن‌ها در امان ماند و همین امر موجب شد که در نیمه اول قرن هفتم این مناطق رونق خود را از دست ندهند. در سال ۶۲۸ ق اتابک ابوبکر بن سعد لشکر به خلیج فارس کشید و عمان و بحرین و مسقط و کیش و کناره‌ی خلیج را از حدود بصره و سواحل هند به تصرف خویش درآورد. با روی کارآمدن اتابک ابوبکر شرایط مناسبی برای توسعه اقتصادی خلیج فارس به‌ویژه جزیره

کیش و حکام آن پیش آید (اقبال، ۱۳۸۵: ۵۲۷/۲؛ وثوقی، ۱۳۸۴: ۱۳۸-۱۳۷). حکام کیش دست نشانده اتابکان فارس بودند (رضوی، ۱۳۸۴: ۳۳۷). با حمله مغول به ایران و بعد از آن آشفتگی‌های سیاسی و نظامی به‌ویژه در شهرهای جنوبی ایران جریان حیات شهری هیچ‌وقت متوقف نشده و رشد دریایی تجارت جنوب نیز در این دوره که تحت استیلای مغولان بود رونقی تمام یافته بود زیرا جزایر که از حمله‌های طوایف سرگردان مصون بودند به محل‌های مناسبی برای مهاجرت سرمایه‌های انسانی و اقتصادی شهرهای جنوب کشور تبدیل گردیدند. گرچه شرایط طبیعی برای زیست شهری در این جزایر مناسب نبود اما رشد تجارت و پیشرفت تولیدات صنعتی و خدمات بازرگانی باعث تولد شهرهای جدید و یا رشد شهرهای قدیمی در جزایر خلیج فارس در طول قرون هفتم و هشتم هجری شد (خزائلی، ۱۳۸۴: ۱۴۶-۱۴۵). در واقع روابط تجاری در خلیج فارس از عهد باستان و عهد اسلامی در ایران تا زمان مغول‌ها با تکیه بر جزایر "کیش" و "هرمز" (رضوی: ۳۳۴-۳۳۱) و بعد از آن در عهد تیموری نیز ادامه داشت. البته جزایر دیگری مانند خارک و بحرین و طیس (تیس) در مکران در عهد ایلخانی رونق نسبی خود را داشتند (رضوی: ۳۴۰-۳۳۹).

در آستانه تشکیل دولت تیموری؛ جزایر و سواحل خلیج فارس در اختیار ملوک هرمز و بقیه خلیج فارس نیز در تصرف آل‌اینجو بود (میرجعفری، ۱۳۸۱: ۷). باید چنین گفت که موقعیت تجاری این دریا باعث توجه جغرافی‌نگاران عهد مغول و تیموری به آن شد. ارزش منابع جغرافیایی عصر مغول و ایلخانی و بعد از آن در عصر تیموری در رابطه با خلیج فارس به این دلیل است که از آخرین اسناد محکم جغرافیایی قبل از ورود استعمار به پیشقدمی پرتغالی‌ها به این دریای ایرانی است. (سرافرازی: ۹۱). در ذیل به موقعیت این دریای پارسی از دیدگاه دو جغرافی‌نگار نامبرده با تکیه بر آثارشان اشاره می‌کنیم و برای تکمیل مباحث و اشارات آنها از روایات سایر جغرافی‌نگاران نیز استفاده خواهیم نمود:

موقعیت: مستوفی در پرداختن به قلمرو ایران از خلیج فارس که متصل به دریای هند است نام می‌برد (مستوفی، ۱۳۳۶: ۲۳). مستوفی در ذکر ایالت فارس چنین می‌آورد: «ولایت برّ یعنی خشکی فارس در قدیم پنج کوره گرفته‌اند: چون اردشیر خوره و اصطخر و دارابجرد و شاپور خوره و قباد خوره، و هر یک چند ولایت و شهر بوده و هست و حدود آن کوره‌ها تا ولایات عراق عجم و خوزستان و لرستان و شبانکاره و بحر فارس پیوسته است» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۳۶). در بیان خطّه شبانکاره چنین روایت می‌کند: «حدودش با ولایات فارس است و کرمان و بحر فارس پیوسته است...» (همان: ۱۶۷). حافظ ابرو به طور مفصل این چنین به ذکر موقعیت خلیج فارس پرداخته است: «و اما آب محیط است به اکثر جوانب قدر مذکور از ارض. از ثقات مجتازان جانب مغرب و

شمال و اکثر جنوب خصوصاً طرف شرقی به تحقیق پیوسته. اما جنوب مغرب بر سمت منابع نیل تا به موضعی که عرض جنوبی قریب ۱۶ درجه و کسری می‌رسد، جبال مرتفع است که آن به جبال قمر منسوب است و از آن کوه گذشتن میسر نمی‌شود و بعضی مواضع بیابان است و شوره و کویر و کسی از آن طرف به بحر نرسیده است و وقوف یقینی حاصل نیامده. فاما از روی حدس و استدلال می‌گویند می‌باید که از آن طرف نیز بحر باشد؛ و بدین معنی این بحر را بحر محیط [می‌خوانند. و بیاید دانست که در این قدر مکشوف معموره، بحر دیگر بسیار است. بعضی متصل به محیط] و بعضی غیر متصل. و از این بحر محیط که جانب جنوب معموره است، خلیجات بسیار (به) معموره درآمده است و اعظم آن خلیجات چهار است: از جانب مغرب اول خلیج بربر است که در حدود بربر افتاده و طول او در جانب شمال ۱۶۰ فرسخ و عرض وسط او چهل و پنج فرسخ و سواحل او اکثر بیابان است و اندک آبادانی از زمین بربر. بعد از آن خلیج احمر است که آن را بحر قلزم نیز خوانند. طول آن در شمال چهار صد و شصت فرسخ، بر جانب غربی آن زمین حبشه است و بر جانب شرقی اراضی عدن و یمن. و اصل این خلیج که از دریای بزرگ جدا شده به جانب شمال درآمده است در عرض، ۲۰۰ فرسخ باشد و سر او جائی که باریک می‌شود، قریب ۶۰ فرسخ باشد، و شهر قلزم بر آن سر باریک افتاده و آن بحر را قلزم بدان اعتبار گویند؛ و آن موضع که بحر باریک می‌شود، لسان‌البحر نیز خوانند. و خلیج سیم خلیج فارس است که بر غربی آن بلاد عرب است: اراضی حجاز و یمن و فرضه عمان و بدین جهت آن را بحر عمان نیز خوانند و بر شرقی آن زمین کیج و مکران و اراضی سند. و طول این خلیج در شمال قریب پانصد فرسخ باشد. و نهر فرات که منابع آن از جبال ارزن‌الرّوم است در نزدیک واسط به دجله می‌پیوندد و در نواحی بصره و عبادان بدین بحر متصل می‌شود، و ممالک فارس و کرمان بر کنار این خلیج است از جانب شمال. و حدّ این خلیج تا به اراضی سند است (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۰۰/۱-۹۹). وی هم‌چنین در ذکر خلیج فارس با عنوان "بحر فارس و کرمان" یاد می‌کند:

«بحر هند حدّ او [تا ولایت کیج و مکران است] و چون از آن [موضع بگذشت] به جانب شمال میل می‌کند (و بعد از آن) آن را بحر فارس می‌خوانند و بر غربی آن دریا قصبه عمان است. (موضعی که) طول آن هفتاد و چهار درجه و (عرض آن پانزده درجه و) چهل و پنج دقیقه است. (و ساحل) آن بحر از عمان کشیده است که طول آن هفتاد و پنج درجه و (نصف است و) عرض سی و یک درجه، و (از عبادان میل) به جانب مشرق و جنوب (می‌کند) تا به جایی که طول هفتاد او شش درجه]، و عرض سی درجه می‌شود. (و هم‌چنین می‌رود تا) به شتبر که طول آن هفتاد او پنج درجه] (است) و عرض ۳۲ و باز میل به جانب (جنوب می‌کند) تا به موضع جنابه که طول آن ۸۰ درجه و ۲۰ دقیقه است و عرض ۳۰ درجه. و هم‌چنین می‌کشد آن بحر به ساحل بلاد فارس تا به

سیراف که طول (آن) ۷۹ درجه است و نیم، و عرض ۲۹ درجه و نیم. بعد از آن برکنار دریا کوه و بیابان است به جانب مشرق تا حصن آن عمارتی که طول آن ۸۴ درجه است، و عرض ۳۰ درجه [او بیست دقیقه. و همچنین به جانب مشرق می‌رود تا بر دور که فرضه کرمان است و طول او ۸۵ درجه است و عرض ۳۰ درجه] و از آنجا مایل به جنوب و مشرق می‌رود تا به ساحل مکران. بعد از آن از جانب بحر هند است... و در این موضع که واسطه بحر هند و فارس است گردابی عظیم است که آن را در دور خوانند و سه پاره کوه (است در زیر آب) که اندکی از آن ظاهر است. یقال لاحدها کسر و الاخر عوبر و ثالث لیس فیه خبر [؟]. هر کشتی که بدان موضع افتد خلاص نیابد و هو اعلم» (حافظ ابرو: ۱۰۵/۱-۱۰۴). دلیل اهمیت اشارات حافظ ابرو مبنی بر ذکر خلیج فارس این است که وی حدود ۱۶ بار از آن با عنوان "بحر فارس" یاد می‌کند و این توجه ویژه وی با این دریا با عنوان پارسی آن را دارد و سیاحان اروپایی از آن استفاده نموده‌اند (سرافرازی: ۹۶ و ۹۸).

ویژگی‌ها و عجایب خلیج فارس: خلیج فارس که از نظر موقعیت جغرافیایی نزدیک ملقای دجله و فرات قرار داشت (شیرازی، ۱۳۸۰: ۵۸). دارای ویژگی‌های شگفتی است که از چشم جغرافی‌نویسان به دور نمانده است؛ از جمله یکی از عجایب آن خاک رسوبی بین‌النهرین از بغداد تا خلیج فارس است که ناهماهنگی‌ها و خمیدگی‌های آن بسیار واضح است. علاوه بر این در ذکر این شگفتی‌ها نمی‌توان از قول مسعودی که بیان می‌کند خلیج فارس دریایی است که به سمت چین امتداد داشته و دارای کان‌های مروارید است صرف نظر کرد، مسعودی در این دریا از شگفتی‌های بسیار و صورت‌های پراکنده و ماهیان رنگین که یکدیگر را می‌خورند به عنوان ویژگی این بحر یاد می‌کند (مسعودی، ۱۳۷۰: ۳۹). مستوفی نیز خود به طور اجمالی و ذیل بررسی شهره و جزایر خلیج آن جا که در ذکر شهرها و جزایر نزدیک خلیج فارس سخن به میان می‌آورد به ویژگی‌های خلیج از جمله غوض‌های مروارید و جزایر شهرهای شگفت‌انگیزی که دارای آب و هوای مطبوع جهت زراعت محصولاتی چون خرما، کتان و... است اشاره می‌کند (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۶۶). حافظ ابرو در بیان ویژگی‌ها و شگفتی‌های خلیج فارس اشاره‌ای ندارد.

به علت اهمیت و ویژگی‌های برجسته‌ای که خلیج فارس در طول تاریخ داشته است بررسی ویژگی‌های طبیعی آن از چشم بسیاری از نویسندگان به دور نمانده و از جمله می‌توان به توصیفات و گزارشات بکران در ذکر عجایب، مخاوف، تیرگی و شوری رنگ دریا و معدن مروارید در این خلیج اشاره کرد (ابن‌بکران، ۱۳۴۲: ۱۸)، و همان‌طور که مستوفی به جایگاه کشت و زرع پرداخته است ابن‌بکران نیز به اهمیت آن اشاره می‌کند.

بنادر و کناره‌ها

با اینکه طبق روایت صورالاقالیم «در سواحل این دریا بنادر بسیار است» (صورالاقالیم، ۱۳۵۳: ۴۴). ولی مستوفی تنها از هرموز، سیراف، مهروبان و سینیز نام می‌برد. اما علاوه بر بنادر مناطق مهمی از جمله عبادان (آبادان امروزی) و خوزستان، فارس و کرمان در این حوزه وجود دارد:

هرموز: به نوشته مستوفی «هرموز بر ساحل بحر فارس افتاده است و به غایت گرمسیر، اردشیر ساخته بود و اکنون از خوف حرامی، ملک قطبالدین آن را بگذشت و در بحر به جزیره جرون، شهرساخت. از هرموز کهنه تا آنجا یک فرسنگست و در آن نخل و نیشکر بسیارست» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۷۲). حافظ ابرو درباره موقعیت هرمز اشارات مختصری دارد چنانچه در ذکر موقعیت آن چنین می‌نویسد که "هرمز" بر ساحل دریا و شهر هرمز بر ساحل غربی خلیج فارس قرار دارد (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۹۶/۲ و ۱۰۷). وی در جای دیگر اشاره دارد که «قلعه ابن عماره در کنار دریاست نزدیک هرمز» (همان: ۱۵۴/۲).

ابوالفداء هم در این خصوص اشاره دارد: «هرموز فرضه‌ی کرمان است در طول ۸۵ درجه و عرض ۳۰ درجه» (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۳۳). درباره این سرزمین به نوشته اصطخری: «هرمز فرضه‌ی کرمان بوده که شهری آبادان بوده و نخل بسیاری داشته و گرمسیر در آن سخت است» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۳۷). انصاری دمشقی که در عهد ایلخانان می‌زیست، از هرمز با عنوان بندر و لنگرگاهی که بر کناره‌ی دریای فارس که خلیجی از این دریا به آن می‌پیوندد، نام می‌برد. وی همچنین اشاره دارد که این شهر، آخرین شهر از شهرهای کرمان به شمار می‌آید که در آن بازرگانان به آنجا آمده و در چادرها و خانه‌هایی که از نی ساخته شده‌اند به داد و ستد می‌پردازند (انصاری دمشقی، ۱۳۸۲: ۲۷۷).

سیراف: علی‌رغم روایاتی که حاکی از وجود بنادر بسیار در خلیج فارس دارد در گزارش‌های مستوفی تنها بندر سیراف است که به طور برجسته‌تر بدان اشاره شده: «هوایش به غایت گرم و محصولش غله و خرما بوده و بنا بر قول مستوفی بحیرم و خرشید از توابع آن بوده است» (مستوفی، ۱۳۳۶، ۱۷۲). زیرا این بندر قبل از ترقی کیش مرکز تجارت خلیج فارس به‌شمار می‌رفت (حسین‌زاده شانه‌چی، ۱۳۸۴: ۲۲۹). به نوشته حافظ ابرو: «و در مملکت فارس، فرضه بزرگ سیراف بوده است. به قدیم شهری بزرگ بوده است آبادان و پر نعمت به جهت مداخل دریا و آلا در آن زراعت و کشاورزی زیادت نیست و چنین گویند که به روزگار خلفای بغداد در وجه خزانه بودی به سبب آن که عطر و طیب از کافور و عود و صندل و مانند آن به حساب مال از آنجا طلبیدندی و این

جمله از کشتی‌ها که آنجا به ساحل آمدی حاصل شدی و مالی بسیار از آنجا برخاستی؛ تا آخر روزگار دیلم هم بر این جمله بود. بعد از آن که امیر کیش مستولی شد و جزیره قیس و دیگر جزایر به دست فرو گرفت، آن دخل از سیراف بریده گشت و با ایشان افتاد، سیراف خراب گشت» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۲۴۱/۱). حافظ ابرو در خصوص سیراف در جای دیگر اشاره دارد که به علت گرمسیری بودن این جزیره عظیم، آب روان در آن یافت نمی‌شود (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۲۷/۲). وی در چند جای دیگر اثر خویش نیز به سیراف اشاره داد که همه در ذکر آبادانی و موقعیت مهم آن بوده است (همان: ۱۲۶ و ۱۲۸-۱۲۹ و ۱۳۸ و ۱۴۲ و ۱۵۴-۱۵۵).

مقدسی آن را قصبه اردشیر خره می‌شمارد (مقدسی، ۱۳۶۱: ۳۷۵/۲). جایگاه این بندر نزد جغرافی‌دانان به قدری است که نویسنده‌ای چون اصطخری، بزرگی و جلال سیراف را با شیراز مقایسه می‌کند (اصطخری، ۱۳۴۰: ۷۸). از دیگر اندیشمندان می‌توان به ابن‌بکران اشاره شود، وی در ذکر بنادر خلیج فارس تنها به یک بندر آن یعنی سیراف توجه دارد: "سیراف که آن فرضه‌ی بزرگ است که کشتی آنجا بر آید و بازرگانان ولایت پارس روند" در واقع سیراف به‌عنوان بندر بزرگی شناخته می‌شود که کشتی‌ها به آنجا می‌آیند و بازرگانان ولایت پارس به آنجا می‌روند (ابن‌بکران: ۲۲). این جزیره که در زیر ولایت بصره و نزدیک به دریاست (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۱۹؛ حموی، ۳۲۴/۲).

اصطخری در جای دیگر اشاره دارد که "سیراف" قصبه‌ای است که سه منبر دارد... و در پارس فرضه‌ی (کناره) بزرگ آن است. سیراف شهری بزرگ از اعیان شهرهای پارس است که در آنجا کشت و کشاورزی وجود ندارد و آب از دور برای آن می‌آورند (اصطخری، ۱۳۴۰: ۳۶ و ۱۰۰). انصاری دمشقی تنها دوبار از سیراف نام می‌برد و بدون هیچ توضیحی آن را از شهرهای ساحلی سرزمین فارس برمی‌شمارد (انصاری دمشقی، ۱۳۸۲: ۲۳۵ و ۲۳۷).

مهروبان: در ایران دوره اسلامی مهروبان از بنادر مهم ایالت فارس و انبار بصره به‌شمار می‌رفت که کالاهای مختلف از بصره و شهرهای فارس به این بندر آورده می‌شد و پس از بارگیری به سایر سرزمین‌ها فرستاده می‌شد (حسین‌زاده شانه‌چی: ۲۲۲). مستوفی درباره مهروبان چنین اشاره دارد که «پارسیان ماهی روبان خوانند. شهری است بر کنار دریا چنان‌که موج دریا بر کنارش می‌زند و موضعی چند دیگر از توابع آن است. هوایی گرم و متعفن دارد اما مشرعه دریاست چنان‌که هر که از راه فارس به راه خوزستان به دریا رود و آنکه از بصره و خوزستان به دریا رود عبورشان بر آنجا بود و آنجا جز خرما هیچ میوه‌ی دیگر نبود حاصلش اکثر از کشتی‌ها باشد و آنجا گوسفند کمترست، اما بز بسیارست» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۵۷). به نوشته حافظ ابرو: «مهروبان شهری است بر کنار دریا،

چندانکه موج دریا بر کنار شهر می‌زند و هوای او در گرمی و عفونت و ناخوشی بتر از ری شهر است اما مشرعه دریاست. چنان‌که هر که از فارس به راه خوزستان به دریا رود و آنکه از بصره و خوزستان به دریا رود، همگان را راه بدان‌جا باشد و کشتی‌ها که از دریا بر آید تا بدین اعمال رود، به مهربان بیرون آید و دخل آن بیشتر از کشتی‌ها باشد و جز خرما هیچ میوه نباشد. و گوسفندان آن‌جا اکثر بز باشد و بزغاله پرورند هم‌چنان‌که در بصره و می‌گویند بزغاله تا ۸۰ رطل و ۱۰۰ رطل نیز برسد و کتان بسیار باشد چنان‌که همه جای برند» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۳۹/۲).

در واقع شهر ماهیر از شهرهای دیگر فارس است که از آن‌جا آب دریا به سوی بستر دجله جدا می‌گردد تا به عبادان رسد. در حومه‌ی ماهیر، آبادی به نام آسک است و در آن آتش‌گاهی وجود دارد که آتش آن شب هنگام از ۲۰ فرسنگی دیده می‌شود (انصاری دمشقی، ۱۳۸۲: ۲۷۹). البته ماهیر مورد اشاره انصاری دمشقی همان ماهروبان، مهربان یا مهربان ذکر شده در سایر منابع هست. به نوشته همو، از دیگر شهرهای فارس شهر ماهیر است که از آن‌جا آب دریا به سوی بستر دجله جدا می‌گردد تا به عبادان می‌رسد (همان‌جا).

سینیز: در رابطه با سینیز، مستوفی اشاره دارد که «شهرکی است بر کنار دریا و حصارکی دارد و درخت خرما بود و هوایش گرم و متعفن است و حاصلش کتان و روغن چراغ باشد اما کتانش را داشتی (دوام) نباشد و اهل آن‌جا سلیم و زبون باشند» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۵۷). حافظ ابرو در این خصوص اشاره دارد که: «شهرکی است بر کنار دریا و حصارکی دارد و این سینیز میان مهربان و جناباست و در آنجا جامه کتان بافند، سخت‌تر و لطیف‌تر و آن را سینیزی خوانند. در غایت نازکی باشد اما داشتی نکنند و جز خرما و روغن چراغ از آنجا چیزی نخیزد و هوا و آب او در غایت عفونت و گرمی باشد مانند مهربان» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۳۹/۲). به این شهر را سینیز نیز گفته می‌شود که از توابع ارجان بود (حسین‌زاده شانه‌چی: ۲۲۳).

عبادان (آبادان): طبق نوشته حافظ ابرو «عبادان شهرکی مختصر است بر شمال دریای فارس بر ساحل بحر، این آب فرات و دجله آن‌جا که به بحر می‌ریزد، به اطراف عبادان محیط شده است، چنان‌چه عبادان به مثل جزیره‌ای است. و در آن‌جا کشاورزی و باغ کمتر است. غذای ایشان اکثر گوشت ماهی باشد و او را به عبّاد بن حصین باز خوانند. مردم آن اکثر زاهد و عابد و فقیر باشند، و کشتی‌ها که از عراق به طرف فارس رود به جانب مشرق، تا به طرف بحرین و عمان رود به جانب غرب و جنوب، مجموع از این عبّادان گذرد و بر جنوب عبّادان تمام دریاست "لیس وراء عبّادان قریه" از این‌جا مثل شده است» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۸۷/۲). مستوفی با این‌که در اثر خویش چهار

بار از عبادان نام می‌برد اما اشاره‌ای به موقعیت آن در شمال خلیج فارس ندارد و تنها به این نکته می‌پردازد که: «و [عبادان] را از ثغور شمارند که سرحد مسلمانانست با کفار هند...» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۲۲-۲۱ و ۲۹ و ۴۰).

اصطخری نیز اشاره دارد «و اما عبادان حصارکی است کوچک و آبادان بر کرانه‌ی دریا و آب دجله آن‌جا گرد آید و آن رباطی است که در آن پاسبانان بودند کی دزدان دریا را نگاه داشتندی و آن‌جا پیوسته این کار را گروهی مترصد باشند» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۳۶). در واقع عبادان [آبادان] بر دهانه دجله است که به دریا می‌ریزد و آغاز کرانه آن در سمت بصره، آبادان است. هنگامی که از بصره به دجله حرکت کنی به شهرکی به نام "محرزه" در سمت آبادان می‌رسی که دجله دو شاخه شود، یکی به سوی راست می‌رود و نزدیک کرانه بحرین به دریا می‌ریزد و کشتی‌ها از این راه به بحرین و کرانه‌های عربستان می‌روند، این کرانه به سوی جنوب تا "قطر" و "عمان" و "شحر" و "مرباط و حضرموت" و "عدن" پیش می‌رود. شاخه دیگر دجله به سوی چپ رفته در کرانه‌های فارس به دریا می‌ریزد. آبادان در میان این دو شاخه دجله و دریا، یک جزیره است (یاقوت حموی، ۱۳۸۰: ۴۴۰-۴۳۹).

خوزستان: مستوفی درباره خوزستان و شهرهای آن شرح کاملی را روایت می‌کند: «درو ۱۲ شهرست و به غایت گرم، حدودش تا ولایت عراق عرب و کردستان و لرستان و فارس پیوسته. حقوق دیوانیش در زمان خلفا زیادت از ۳۰۰ تومان این زمان بوده است و در این عهد ۳۲ تومان و نیم بر روی دفترست اما توفیری نیکو دارد و دارالملکش شهر "تستر" است (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۳۱). وی در ادامه به همهی این شهرها و بانی و سازنده آنها، موقعیت سیاسی، اقتصادی و... اشاره می‌کند (همان: ۱۳۴-۱۳۱). طبق اشاره حافظ ابرو «خوزستان را اهواز نیز خوانند. گویند عرب خوز را جمع کردند بر اخواز و اخواز را معرب ساختند به اهواز، دیار خوزستان ما بین بصره و فارس است. شرقی آن به بلاد فارس و اصفهان است، و غربی بصره و رستاق واسط، و جنوبی دریای فارس از عبادان تا مهروبان، و شمالی بعضی از توابع اصفهان و کوه لورستان تا متصل می‌شود به زمین عراق و رستاق واسط که ذکر کرده شد. و زمین خوزستان اکثر زمین نرم و هموار است و کوه کم دارد مگر دو سه موضع. رودخانه‌های بزرگ و بطایح و آجام بسیاریست و انواع ثمار از نخلستان و قصب نیشکر و غیره و انواع حبوبات فراوان باشد به تخصیص برنج. هوای تابستان در غایت گرمی بود و هوام و حشرات موزیه در آن زمین بسیار است. و از سکان و قطان آن اهل علم و تمیز کمتر باشند. اکثر لثیم و ناکس و مفسد و شریر. بعضی گویند خوز مشتق از خوک است که خنزیر را گویند و اهالی آن دیار را بدان نسبت کنند. هوای آن دیار در تابستان و خریف در غایت رداءت باشد. به

تخصیص با غربا» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۹۲/۲-۹۱). ابوالفداء نیز در این خصوص می‌گوید: «حد غربی خوزستان رستاق واسط است و دوراسبی و حد جنوبی آن از عبادان است بر ساحل دریا آدریای فارس [تا مهروبان تا دورق تا حدود فارس، جنوب شرقی آن حدود فارس است و شمال شرقی آن حدود اصفهان و بلاد جبل و رود طاب، فارس و بلاد جبل و اصفهان را از یکدیگر جدا می‌سازد، حد شمالی خوزستان حدود صیمر و کرخه و کوه‌های لر و بلاد جبل است تا اصفهان. خوزستان سرزمینی هموار است عاری از کوه و پر از آب‌های جاری، آب‌های سرزمین خوزستان به یکدیگر پیوسته و نزد حصن مهدی به دریا می‌ریزند و چون رودها به دریا پیوسته‌اند در آن‌ها جزر و مد حاصل شود» (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۳۵۴). چنان‌چه اصطخری اشاره دارد: «و لیکن حد جنوبی (خوزستان) از عبادان تا روستای واسط مخروط می‌شود، پس تنگ‌تر آید از آن‌چه در برابر اوست هم از حد جنوبی از حد عبادان تا دریا بر حد پارس تقویسی هست کی در زاویه می‌افتد پس این حد جنوبی به دریا رسد» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۸۹).

فارس: مستوفی در ذکر ایالت فارس چنین می‌آورد: «ولایت برّ یعنی خشکی فارس در قدیم پنج کوره گرفته‌اند: چون اردشیر خوره و اصطخر و دارابجرد و شاپور خوره و قباد خوره، و هر یک چند ولایت و شهر بوده و هست و حدود آن کوره‌ها تا ولایات عراق عجم و خوزستان و لرستان و شبانکاره و بحر فارس پیوسته است» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۳۶). حافظ ابرو درباره فارس چنین روایت می‌کند: «ولایت فارس منسوب است به فارس بن بهلو بن سام بن نوح علیه‌السلام و زبان فارسی بدین فارس منسوب است و بهلوی بدین بهلو و مملکت فارس را ملک سلیمان نیز خوانند. فارس ولایتی وسیع است، هم سهل و هم جبل و هم برّ و هم بحر. باز هر چه در سردسیرها و گرمسیرها باشد جمله در فارس یابند» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۰/۲). حافظ ابرو برای سرزمین فارس اهمیت بسیاری قائل است و صفحات بسیاری را از اثر جغرافیایی خویش را به این سرزمین اختصاص داده و همه شهرها، کوه‌ها، دریاچه‌ها و قلاع... را نام برده و حتی به ایام حکومت دیالمه، اتابکان، آل مظفر و اشاره نموده است. وی هم‌چنین اشاره دارد که: «و در روزگار پیشین از جیحون تا فرات بلاد فرس خواندندی یعنی شهرهای فارسیان و حالا آن مقدار معموره ارض که آن را فارس می‌خوانند، این است...» (همان). در رابطه با موقعیت سرزمین فارس نسبت به خلیج فارس باید گفت که در واقع جانب جنوبی پارس، دریای پارس است (اصطخری، ۱۳۴۰: ۹۵). اهمیت فارس در شمال خلیج-فارس بدان حد است که دریایی که در جنوب آن واقع شده است همواره در طول تاریخ با عنوان فارس نامیده شده است. بنابر گفته‌ی ابوالفداء: «حد غربی فارس خوزستان است و هم‌هی حد غربی تا شمال حدود اصفهان است و جبال و حد جنوبی آن دریای فارس است و حد شرقی آن حدود

کرمان و حد شمالی آن کویری است میان فارس و خراسان و تمام حد شمالی حدود اصفهان است و بلاد جبال...» (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۳۶۷).

کرمان: طبق روایت مستوفی «کرمان به کرمی منسوب است که هفتواد داشته و حکایت آن مشهورست. ۱۵ شهرست و اکثر هوای معتدل دارد. حدودش تا مکران و مغازهای که در آن حدودست و تا شبانکاره و عراق عجم و مغازهای که ما بین کرمان و قهستان است و دارالملکش شهر گواشیر» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۷۰). حافظ ابرو در خصوص کرمان اشاره دارد که: «کرمان از بلدان اقلیم سیم است، گویند این نام منسوب است به کرمان بن فارس بن طهمورث و بعضی گویند کرمان بن فارک بن سام بن نوح. حد شرقی کرمان زمین مکران است و بیابانی که ما بین کرمان و بحر است؛ و مکران قطعه‌ای است از بلاد سند؛ و غربی کرمان بلاد فارس است و شمالی، بیابان خراسان و سجستان و این بیابان میان فارس و کرمان و خراسان واقع شده است و جنوبی کرمان، دریای فارس است. در ولایت کرمان گرمسیر و سردسیر هر دو هست اما اکثر گرمسیر است و از میوه‌ها همه گونه باشد» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۱/۳).

به گفته قزوینی «کرمان ولایتی است مشهور، شرقی آن به زمین مکران متصل است و غربی آن به ولایت فارس، شمالش خراسان است و جنوبش به دریای فارس منتهی می‌شود. منسوب است به کرمان بن فارس بن طهمورث» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۳۰۳). اشارات جغرافی‌نگاران از جمله ابوالفداء به کرمان در سواحل شمالی خلیج فارس نیز نشان از اهمیت این سرزمین دارد. طبق گفته‌ی ابوالفداء: «حد غربی کرمان حدود فارس است و حد جنوبی آن دریای فارس و حد شرقی آن زمین مکران از آن سوی سرزمین بلوص (بلوچ) تا دریا و حد شمالی آن بیابان سجستان است» (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۳۸۰).

رودها

دجله و فرات: فرات و دجله از جمله رودخانه‌های مهم در غرب آسیا هستند که از نظر پیدایش تمدن‌های نخستین و شکل‌گیری شهرهای بزرگ بر کناره‌های آنها دارای اهمیت فراوانی هستند. این دو رود با پیمودن مسیر طولانی از سرچشمه تا خلیج فارس نقش حیاتی در مبادلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اطراف و کناره‌های خود داشته و دارند (شاهین و یزدانی و غالبی حاجیوند، ۱۳۹۶: ۸). قسمت شرقی جلگه‌ی بین‌النهرین رودخانه‌ی دجله نیز از کوه‌های ترکیه سرچشمه گرفته و شاخه‌هایی از آب‌های ایران مانند رودهای زاب و دیاله بدان افزوده شده و قسمت جلگه‌ی آبرفتی شرقی بین‌النهرین و مرداب حورالعظیم عراق را تشکیل داده که با باتلاق هویزه در ایران

پیوند دارد و قسمت غربی جلگه‌ی بین‌النهرین که کشور عراق امروز است، از آبرفت رودخانه‌ی فرات تشکیل شده و رودخانه‌ی فرات از کوه‌های ترکیه سرچشمه گرفته، پس از آن که شاخه‌هایی بدان ضمیمه شده به‌طرف جنوب سرازیر گردید و تا سرزمین کویت آثار آبرفتی خود را باقی گذاشته است (اقتداری، ۱۳۸۷: ۳۱؛ دریکوند و بلوچزی و سپهوند، ۱۳۹۶: ۱۳۷).

حافظ ابرو درباره دجله و فرات شرح کاملی را ارائه می‌دهد (صص: ۱۶۰-۱۵۳) که در این مبحث نیاز به گزارش کامل وی نیست، اما وی درباره دجله اشاره دارد: «دجله نه‌ری بزرگ مشهور است و منبع آن از بلاد روم است. بر زمین آمد می‌گذرد و از آنجا به حصن کیف می‌رسد و از آنجا به جزیره (و) موصل و تکریت و بغداد و واسط و بصره، بعد از آن در بحیرات و از بحیرات به بحر فارس می‌ریزد (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۵۳). در واقع حافظ ابرو به‌طور خلاصه رودهای دجله و فرات و ریزش آنها به خلیج فارس را این چنین اشاره می‌کند: «آب‌های دجله و فرات چون با هم جمع می‌شود، از حدود واسط به بطیحات می‌رود که بعد از آن حدود بصره است و از بطیحات نزدیک عبادان به دریای فارس می‌ریزد» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۸۴/۲). در واقع وی توصیفات خوبی از رود دجله و فرات که به خلیج فارس می‌ریخته‌اند دارد (سرافرازی: ۹۷-۹۶). مستوفی حدود ۱۲ بار از دجله نام می‌برد و اشاراتی به شهرها و کناره‌های این رود دارد اما به رود اصلی دجله اشاره‌ای ندارد (مستوفی، ۱۳۳۶: ۳۵-۳۴ و ۴۱ و ۴۳-۴۴ و ۴۷ و ۴۹-۵۰ و ۱۲۱-۱۲۰ و ۱۲۶-۱۲۵). وی همچنین درباره فرات نیز بحث مستقلی ندارد اما به مانند دجله به مناطق و شهرها و کناره‌های این رود اشاراتی دارد و همچنین از بعضی شعب فرات مانند نهر عیسی نام می‌برد (همان: ۳۱ و ۳۵ و ۳۸ و ۴۲ و ۴۵ و ۴۹-۴۸ و ۱۱۰ و ۱۲۳ و ۱۲۵). البته باید چنین افزود که مستوفی در اثر خویش بیشتر به ذکر سرزمین‌ها و میزان دیوان مالیاتی آن‌ها پرداخته و اشاره‌ای به رودها به‌صورت جداگانه ندارد.

دجله‌الاهواز: بنا بر گفته‌ی حافظ ابرو؛ منبع این نهر از اهواز است که طول آن ۷۵ درجه است و عرض ۳۱ درجه. می‌گذرد به جانب غرب و شمال تا عسکر مکرم که طول آن ۷۴ درجه و نیم است و عرض ۳۱ درجه و ۱۵ دقیقه و دجله‌الاهواز در وقتی که آبش بسیار بود نزدیک به دجله باشد و مزروعات از نی‌شکر و غیره، و بساتین بسیار [بر این] آب است (همان: ۱۶۲/۱-۱۶۱). طبق نوشته ابوالفداء «این رود از اهواز جاری می‌شود در طول ۵۷ درجه و عرض ۳۱ درجه به جانب مغرب به سوی عسکر مکرم روان می‌گردد در طول ۷۶ درجه و دیگری گوید: در طول ۷۴ درجه و ۳۵ دقیقه و عرض ۳۱ درجه و ۱۵ دقیقه. این رود در بزرگی شبیه به دجله است و بر اطراف آن باغ‌ها و مزارع نیشکر، فراوان است» (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۷۸). در ملحقات کتاب البلدان یعقوبی در رابطه با نهر اهواز چنین آمده است: «آب آن (یعنی رودخانه اهواز) از دو رودخانه می‌آید، که یکی از آن دو از اصفهان

بر می‌خیزد و همچنان جاری است تا بر شاذروان شوشتر و عسکر مکرّم و جندی‌شاپور بگذرد و جندی‌شاپور را روی آن پلی است که در ازای آن ۵۶۳ گام است و مُسرقان نامیده می‌شود و دیگری از همدان بر می‌خیزد و تا شوش جریان دارد و هندوان نامیده می‌شود، سپس هر دو تا مناذر کبری جاری می‌شوند و آن‌جا یکی از آن دو به دیگری می‌ریزد و یک رودخانه تشکیل می‌دهند که دجیل اهواز نامیده می‌شود، سپس تا اهواز جریان دارد و آن‌گاه همچنان می‌رود و در محل حصن مهدی به دریای فارس می‌ریزد، آب آن در تابستان از جریان می‌ایستد و محل جریانش راهی می‌شود که کاروان‌ها از آن عبور می‌کنند [و برای اهل این ناحیه زبانی است مخصوص به خودشان شبیه رطانت جز این که بیشتر به زبان پارسی سخن گویند]» (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۱۴۱).

نهر شیرین: مخرج نهر شیرین از جبل دینار است از ناحیت بازرنج از حساب بلاد فارس، و به نزدیک گنبد بلغان بگذرد و چند ناحیت را آب دهد. مصب آن بحر فارس است نزدیک جنبه که طول آن ۷۵ درجه و ۴۵ دقیقه است و عرض، ۲۸ درجه و کسری. و بعضی از نواحی از آن این نهر آب خورد (ابرو، ۱۳۷۵: ۱۶۲/۱). مستوفی درباره این رود اشاره‌ای ندارد. در. اقع طبق اشاره ابوالفداء «سر آغاز آن کوه دینار از ناحیه‌ی نازرع است، از بلاد فارس می‌گذرد و در جنب به دریا می‌ریزد در طول ۷۵ درجه و ۴۰ دقیقه و عرض ۲۸ درجه و کسری» (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۷۸-۷۹).

نهر المسرقان: مستوفی به‌طور کلی درباره مسرقان اشاره دارد که: «مَسْرَقان از اقلیم سوم است، اردشیر بابکان بر آب جویی برید و بر آن جوی دیهها، آن ولایت ساخت. شهری وسطست و ولایت بسیار دارد و همه گرمسیر (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۳۴). با این که مستوفی اشاره‌ای به رود مسرقان ندارد اما به ذکر این نکته می‌پردازد که شهر مسرقان به‌خاطر رود مسرقان به‌وجود آمده است. به نوشته حافظ ابرو «و این نهری است در بلاد خوزستان که از نواحی تستر می‌آید. طول تستر ۷۶ درجه و ۲۰ دقیقه و عرض، ۳۱ درجه و ۳۰ دقیقه است. و این آبی بزرگ است و می‌گذرد بر عسکر مکرّم که طول آن ۷۶ درجه و ۳۵ دقیقه و عرض ۳۱ درجه و ۱۵ دقیقه است و نزدیک عسکر مکرّم بر آن جسری بسته بودند از ۲۰ کشتی و آب آن نهر هیچ ضایع نیست. مجموع به نخلستان و بساتین و مزروعات از قصب شکر و غیره صرف می‌شود» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۶۳/۱-۱۶۲). ابوالفداء بیان می‌کند که این رود «رودی است از بلاد خوزستان از ناحیه تستر در طول ۷۶ درجه و ثلث درجه و عرض ۳۱ درجه و نصف درجه، رود بزرگی است، از عسکر مکرّم در طول ۷۶ درجه و ۳۵ دقیقه و عرض ۳۱ درجه و ۱۵ دقیقه، می‌گذرد. در عسکر مکرّم بر این رود پلی عظیم بسته‌اند به اندازه ۲۰ کشتی، آب این رود هیچ به هدر نمی‌رود، همه آن صرف آبیاری نخل‌ها و کشتزارها و

مزارع نیشکر گردد» (ابوفداء، ۱۳۴۹: ۷۹). باید گفت که رود تیری و مسرقان^۱ که در شهرهای خوزستان روان هستند به خلیج فارس می‌ریزند. چنانچه بر کوه‌های کردان چهار رود بزرگ است که از کوه‌های اصفهان سرچشمه می‌گیرند و بر سوق اهواز می‌گذرند و به دریای فارس می‌ریزند (انصاری دمشقی، ۱۳۸۲: ۱۶۸).

نهر تستر: مستوفی درباره رود تستر اشاره دارد که: به دستور شاپور ذوالاکتاف «آب شوشتر را مثاله گردانیدند و بر آن سدی بستند و جوی دشتاباد که مدار ولایت تستر بر آنست به سبب آن بند جاری شد...» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۳۰). وی در جای دیگر در ذکر عسکر مکرّم اشاره دارد که بر دو جانب این شهر آب دو دانگه تستر نهاده شده است (همان: ۱۳۴). به نوشته حافظ ابرو «مخرج این نهر از ورای عسکر مکرّم است و می‌گذرد بر اهواز، و منتهی می‌شود به نهر سدره نزدیک حصن مهدی که طول آن ۷۵ درجه است و ۲۰ دقیقه، و عرض ۳۰ درجه و ۴۵ دقیقه؛ و از آنجا به بحر فارس می‌ریزد» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۶۳/۱).

نهر طاب: مستوفی در خصوص این رود در ذکر شهر ارجان اشاره دارد که: «و آبش از رود طاب که در میان آن ولایت می‌گذرد و بر آن پولی (پلی) ساخته‌اند، آن را پول سکان خوانند...» (مستوفی، ۱۵۶: ۱۳۳۶-۱۵۵). اما حافظ ابرو به صورت بهتری درباره این رود اشاره دارد: «مخرج نهر طاب از جبل اصفهان است از نواحی سمیرم، از موضعی که طول آن ۷۷ درجه و ۲۰ دقیقه است و عرض، ۳۳ درجه و منضم می‌شود به این نهر نهری دیگر از بلاد فارس که آن را نهر مسن می‌خوانند. بعد از آنکه هر دو نهر یکی می‌شود، می‌رود تا به آب ارجان که [طول آن ۷۶ درجه و نیم است، و عرض، ۳۰ درجه و نیم. از آنجا می‌گذرد و می‌رود تا نزدیک ششتر که] طول آن ۷۵ درجه است و ۳۰ و پنج دقیقه، و عرض، ۲۹ درجه و ۱۰ دقیقه. و از آنجا به بحر فارس می‌ریزد» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۶۳/۱). طبق روایت ابن‌بلخی: «رود طاب، از حدود نواحی سمیرم، منبع آن است و می‌افزاید تا به در ارجان رسد و در زیر پول تکان بگذرد و روستاء ری‌شهر را آب دهد و به نزدیکی سینیز در دریا افتد. ولایت ارجان غربی‌ترین ولایت از ولایات پنج‌گانه فارس است و شهر ارجان کرسی آن ولایت، غربی‌ترین مرز آن ولایت و در کنار رود طاب واقع است و در اینجا رودخانه مزبور مرز میان ایالت فارس و خوزستان را تشکیل می‌دهد. خرابه‌های شهر ارجان در چند میلی شمال شهر بهبهان کنونی است که اهالی ارجان به آن شهر کوچ کردند و

۱- مسرقان که نام پیشین رود گرگر است. رک: تاریخ پانصد ساله خوزستان، احمد کسروی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۴، ص ۸۴.

در نتیجه از اواخر قرن ششم مهمترین شهر این ولایت گردید» (ابن بلخی: ۳۶۱ و ۴۲۸).
رود خوبدان: به نوشته مستوفی: «خوبدان ناحیه‌ای در فارس که دیه‌های بزرگ دارد که در میان شکست‌ها و شیب و بالا‌های خاکین واقع شده است. هوای آن سردسیر و به اعتدال مایل بوده و دارای درخت و انواع میوه به ویژه جوز بسیار است. بیشتر غله ساکنان آن جا دیم و اندکی آبی بوده، در آن ولایت نخچیر نیکو وجود دارد، مردم آن جا سلاح ورز و دزد و شبرو هستند» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۵۲). حافظ ابرو از این رود با عنوان "خوبدان" نام برده و چنین اشاره دارد: منبع این رود از جویکان است و نواحی نوبنجان را آب دهد و سپس به جلاجان رود و با نهر شیرین آمیخته گردد و در دریا افتد (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۴۰/۲). اصطخری درباره این رود چنین می‌نویسد که این رود «از خوبدان بیرون آید و به انبوران و به جلاجان ریزد و به دریا افتد» (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۰۷).

جزایر

بحرین: بحرین از اقلیم دوم است و آن جزیره بیست در میان دو بحر بدین سبب آن را بحرین خوانند. ۱۰ فرسنگ در پنج فرسنگ و بر آن جزیره آب روان و باغ‌هاست و دیه‌هاست و شهرستان آن را هجر گفته‌اند. اردشیر بابکان ساخت و در زمان سابق آن را با لحسا و قطیف و و خط و از و الاره و فروق و بینونه و سابون و دارین و غابه از ملک عرب شمرده‌اند اکنون جزیره بحرین داخل فارس است و از ملک ایران...» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۶۵-۱۶۴) مستوفی در ادامه به هوای گرم بحرین و مسلمان بودن ساکنان و البته دستبردهای آن‌ها به کشتی‌ها و... اشاره دارد (همان: ۱۶۵). به نوشته حافظ ابرو: «ناحیتی است بر غربی بحر فارس و شرقی زمین عرب، میان بصره و عمان بر کنار دریا. او در آن مواضع دریا] مغاص مروارید است و مروارید آن مواضع احسن انواع مروارید است. هر کس که در بحرین ساکن شود طحالش بزرگ و شکمش باد گیرد» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۲۲۸/۱).

قیس: از اقلیم دویم است و آن جزیره ایست بر چهار فرسنگ است و برو شهر قیس است و بر آن جزیره زرع و نخل است و در آن جا غوص مروارید است. هوایش به غایت گرم است و آبش از باران که در مصانع جمع شود (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۶۴). حافظ ابرو درباره کیش چنین روایت می‌کند که: «امیرالمؤمنین عمر امارت بحرین و عمان به عثمان بن ابی‌العاص ثقفی داد. این عثمان برادرش حکم بن ابی‌العاص را به لشکری از عبد قیس و بنو تمیم و غیر ایشان به فتح جزایر فرستاد. این جماعت و آن که پیشتر رفته بودند به اتفاق یکدیگر جزیره بنی‌کاوان بستند و اصل این جزایر، جزیره قیس بود و آن را پیش از آن جزیره قیس نگفتندی. اما چون عرب آن را بستند بنی‌قیس این جزیره به دست فرو گرفتند و آن را جزیره قیس نام نهادند و این از توابع ولایت فارس است (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۱۰۲/۲).

این جزیره با نام "کاس" هم شناخته شده است که جزیره کیش نیز خوانده می‌شود. پیرامون آن ۱۲ میل و آبادان و مسکونی است و بوستان‌های فراوان دارد. این جزیره متعلق به حاکم عمان است که کشتی‌های وی در این دریا با جزیره‌های هند در حال جنگ هستند. در این جزیره و در جزیره خارک صیدگاه مروارید یافت می‌شود (انصاری دمشقی، ۱۳۸۲: ۲۶۰). به نوشته ابوالفداء «جزیره کیش میان هند و بصره است، از آنجا مروارید صید کنند. به تازگی نخل‌هایی در آنجا کشته‌اند، درختان کوهستانی نیز دارد، شرب مردمش از چاه‌هاست. گرداگرد آن را سواری تیز تک که سخت کوز کند در یک روزه راه پیماید، این مطلب را یکی از مردم بصره برای من حکایت کرد و گفت که: او خود گرد بر گرد جزیره را یک روز تمام، پس از آن که اسبش از رفتار مانده است، طی کرده. ابن سعید گوید: محیط آن ۱۲ میل است و یاقوت درالمشترک گوید: جزیره کیش (به سین بی نقطه) در وسط دریاست میان عمان و فارس جزیره‌ای است خوش منظر، پر از بوستان‌ها و نخل‌ها و همو گوید که: من کیش را مکرر دیده‌ام در آنجا گروهی باشند از اهل علم و ادب» (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۴۲۵-۴۲۴).

مستوفی به‌طور کلی تمام جزایر خلیج فارس از حد سند تا بلاد فارس را البحر می‌شمرد و چنین اشاره دارد «جزایری که از حد سند تا عمان در بحر فارس است از حساب ملک فارس شمرده‌اند و بزرگترین آن به کثرت مردم و نعمت جزایر قیس و بحرین است و حکام قیس (کیش) در ایام سالف اکثر ولایات ایران را به تخصیص تمام ملک فارس را از توابع قیس شمرده‌اند و قیس را دولت‌خانه خوانده‌اند. حقوق دیوانی آنجا هم اکنون بر دفاتر ۴۹۱ هزار و ۳۰۰ دینارست و جزایری که ذکر می‌رود همه از توابع دولتخانه قیس است (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۶۴).

ابرون: «جزیره‌یست یک فرسنگ در یک فرسنگ و درو زرع و نخل است» (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۶۵). با این که حافظ ابرو اشاره‌ای به این جزیره ندارد اما ادیسی اشاره دارد که جزیره ابرون جزو بلاد کرمان است (ادیسی، ۱۳۶۶: ۱۵۱/۱).

ابر کافان: جزیره‌ای است هشت فرسنگ در سه فرسنگ، مردم آنجا بیشتر شریر و دزد باشند (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۶۶-۱۶۵). حافظ ابرو اشاره‌ای به این جزیره ندارد.

خارک: جزیره‌ای است فرسنگی در فرسنگی و در آنجا زرع و نخل است و میوه و غله نیکو بود و غوض مروارید آنجا بهتر و بیشتر باشد از دیگر جای و غلبه غوض آنجاست و ازو تا ساحل فرسنگی است و آن را از کوره‌ی قباد خوره شمرده‌اند (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۶۶). حافظ ابرو درباره خارک چنین روایت می‌کند که: «و درین دریا (خلیج فارس) جزیره‌ای هست که آنرا خارک خوانند و در

حوالی آن معدن مروارید باشد. آنجا مروارید اندک باشد، اما آنچه باشد خوب بود. گویند در یتیم که آن را "یلگرک" نیز خوانند از این موضع خیزد» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ۲۳۹/۱).

بنا بر گفته‌ی اصطخری، "خارک" از جمله جزایر بزرگ در خلیج فارس است که در برابر جایگه (خشبات) جایی است، که از آنجا معدن مروارید دارد (اصطخری، ۱۳۴۰: ۳۴ و ۱۰۰). به نوشته انصاری دمشقی: «جزیره‌های سرشناس این دریا که نامشان بر سر زبان بازرگانان روان است، هفت جزیره هستند که چهار جزیره آنها آبادان است و آنها عبارتند از جزیره خارک که پیرامون آن ۲۰ میل است. در آن شهر و مسجد جامعی زیبا وجود دارد (انصاری دمشقی، ۱۳۸۲: ۲۶۰). «جزیره خارک در دریای فارس به فتح خاء نقطه‌دار سپس الف و راء بی نقطه مفتوح و در آخرش کاف (اللباب) جزیره خارک نزدیک عبادان است، در دریای بصره، در جزیره خارک شهری است و آنجا صیدگاه مروارید باشد. در اللباب آمده است که: جزیره خارک در دریای فارس و نزدیک به عمان است. ابن سعید گوید: جزیره خارک از جهت صید مروارید شهره است. در جنوب جنبه است از شهرهای فارس و مشرق جزیره کیش. و نیز گوید: خارک جزیره‌ای است کوچک، چنانکه محیط آن به ۲۰ میل نرسد... درازای آن یک فرسخ است و فاصله آن از بصره ۳۵ فرسخ و میان آن و کیش ۲۵ فرسخ باشد (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۴۲۵-۴۲۴).

نتیجه‌گیری

جغرافیای تاریخی خلیج فارس یکی از حوزه‌های علمی مهم است، که در عصر حاضر بیش از پیش مورد توجه مورخان قرار گرفته است. در این حوزه آثار مورخان جغرافی‌نگار کمک شایان توجهی به پیش‌برد اهداف مورخان در حوزه تحقیق و پژوهش می‌کند. دو تن از این مورخان جغرافی‌نگار حمدالله مستوفی و حافظ ابرو، در ارتباط با موقعیت و شناخت جغرافیای خلیج فارس اطلاعات گاهی خاص و گاهی عمومی به دست می‌دهند، که در این پژوهش با استفاده از دیگر کتب جغرافیایی به عنوان مکمل‌کننده و بسط و گسترش مطالب موجود در دو اثر فوق استفاده شده است. اما اطلاعاتی که جغرافیایی حافظ ابرو در خصوص موقعیت جغرافیایی خلیج فارس در اختیار خواننده می‌گذارد به مراتب مفصل‌تر و خاص‌تر از حمدالله مستوفی است. مستوفی هم در جایگاه خود در ارتباط با شرح جزایر و بنادر مهم خلیج فارس اطلاعات نسبتاً مفصل‌تری نسبت به حافظ ابرو به دست می‌دهد. به هر حال هر کدام از این دو مورخ جغرافی‌نگار از دید و جایگاه خود و مهم‌تر از همه دسترسی به منابع مهم و دسته اول در این خصوص به توصیف و نگارش در مورد مناطق مختلف پرداخته‌اند.

منابع

- ادیسی، محمد بن محمد، نزهةالمشتاق فی إختراقالأفاق، جلد یکم، بیروت، عالم الکتب، ۱۳۶۶.
- بیکر، الن. اچ، جغرافیا و تاریخ؛ پیوند مرزها، ترجمه مرتضی گودرزی، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام، ۱۳۹۲.
- ابن بکران، محمد بن نجیب، (۱۳۴۲)، جهان‌نامه، به کوشش محمد امین ریاحی، تهران، کتابخانه ابن سینا، چاپ تابان.
- ابن بلخی، (۱۳۷۴)، فارس‌نامه ابن بلخی، به تحقیق و تصحیح منصور رستگار فسایی، شیراز، بنیاد فارس‌شناسی.
- ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل، (۱۳۴۹)، تقویم البلدان، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- احمدوند، عباس، "تأملی در آموزش و پرورش جغرافیای تاریخی در ایران"، فصلنامه تاریخ اسلام، سال ۱۰، شماره ۴، شماره مسلسل ۴۰، زمستان ۱۳۸۸، صص ۶۳-۴۱.
- اصطخری، ابو اسحق ابراهیم، (۱۳۴۰)، مسالک و ممالک، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- انصاری دمشقی، شمس‌الدین محمد بن ابی‌طالب، (۱۳۸۲)، نخبةالدهر فی عجائب البر و البحر، ترجمه سید حمید طیبیان، تهران، اساطیر.
- تاپار، رومیلا، تاریخ هند، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، قم، نشر ادیان، ۱۳۸۷.
- تهامی، غلامرضا، (۱۳۸۶)، فرهنگ اعلام تاریخ اسلام، جلد دوم، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم.
- پورآرین، فؤاد، "درآمدی بر پیشینه تاریخی نام خلیج فارس"، جغرافیا؛ نشریه علمی-پژوهشی انجمن جغرافیایی ایران، دوره جدید، سال ۵، شماره ۱۲ و ۱۳، بهار و تابستان ۱۳۸۶، صص ۲۰۲-۱۸۷.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله، (۱۳۷۵)، جغرافیای حافظ ابرو، جلد سوم، تهران، میراث مکتوب.
- حسین‌زاده شانه‌چی، حسن، "بنادر ایرانی خلیج فارس در دوره اسلامی"، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی خلیج فارس در گستره تاریخ، جلد دوم، به اهتمام اصغر منتظرالقائم، اصفهان، دانشگاه اصفهان، سوم و چهارم خرداد، صص ۲۴۶-۲۱۷.
- خزائلی، علیرضا، "رویارویی امارت‌های تجاری خلیج فارس در قرون هفتم و هشتم هجری"، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی خلیج فارس در گستره تاریخ، جلد دوم، به اهتمام اصغر منتظرالقائم، اصفهان، دانشگاه اصفهان، سوم و چهارم خرداد، صص ۱۶۳-۱۴۵.
- دریکوند، رضا و عصمت بلوچ‌زهی و اسماعیل سپهوند، "جغرافیای تاریخی خلیج فارس و دریای

خزر با تکیه بر کتاب نخبه‌الدهر فی عجایب البر والبحر"، فصلنامه روایت تاریخ، سال اول فصل ۴، شماره ۴، بهار ۱۳۹۶، صص ۲۸-۱.

- رضازاده شفق، صادق، تاریخ ادبیات ایران؛ برای دبیرستان‌ها، تهران، چاپخانه دانش تهران، ۱۳۲۰.
- رضوی، سید ابولفضل، "اهمیت و جایگاه تجارت در عهد ایلخانی"، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی خلیج فارس در گستره تاریخ، جلد دوم، به اهتمام اصغر منتظرالقائم، اصفهان، دانشگاه اصفهان، سوم و چهارم خرداد، صص ۳۴۳-۳۲۷.

- سپهوند، اسماعیل و کیومرث دالوند و رحیم عطایی، "بررسی جغرافیای تاریخی خلیج فارس و دریای خزر از منظر جغرافی‌نگاران مسلمان؛ با تکیه بر مسالک و ممالک اصطخری"، هفتمین همایش ملی پژوهش‌های نوین در علوم و فناوری، کرمان، ۲۳ آذر ۱۳۹۵، صص ۲۵-۱.

- سپهوند، اسماعیل و شبنم جهان‌میر، "بررسی ابعاد گستردگی جغرافیای تاریخی بر جغرافیا و تاریخ با تکیه بر مسالک و ممالک اصطخری"، فصلنامه علمی-تخصصی پارسوا، سال ۱۵، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۵، صص ۴۳-۲۷.

- سپهوند، اسماعیل و مسعود آدینه‌وند، "بررسی جغرافیای تاریخی خلیج فارس از منظر جغرافی‌نگاران مسلمان با تکیه بر تقویم‌البلدان"، همایش ملی میراث مشترک زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی و عربی در حوزه خلیج فارس، انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خلیج فارس، دانشکده ادبیات و علوم انسانی بوشهر، ۲۸-۲۷ بهمن ۱۳۹۵، صص ۱۷-۱.

- سرافرازی، عباس، "خلیج فارس در جغرافیای حافظ ابرو"، مجموعه مقالات علمی-پژوهشی نهمین همایش ملی خلیج فارس، جلد دوم، به اهتمام بابک ارسیا و احمد پور احمد، تهران، جهاد دانشگاهی واحد صنعتی امیرکبیر، ۱۳۹۲، صص ۹۹-۹۱.

- شاهین، مهدی و اسماعیل سپهوند و پگاه توانگر رنجبر، "بررسی زندگی‌نامه علمی و سیاسی سه جغرافی‌نگار ایرانی و آثار آنها از قرون ششم تا نهم هجری"، همایش بین‌المللی اقتصاد مدیریت و روانشناسی، قم، مجتمع تندیس، ۲۱ خرداد ۱۳۹۵، صص ۷-۱.

- شاهین، مهدی و اسماعیل سپهوند و فرزاد خوش‌آب، "بررسی خلیج فارس از نگاه جغرافیای تاریخی مسلمانان؛ مطالعه موردی: مسالک و ممالک اصطخری"، فصلنامه مطالعات فرهنگی-سیاسی خلیج فارس، سال ۳، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۹۵، صص ۴۴-۲۱.

- شاهین، مهدی و بیژن یزدانی و زینب غالبی حاجیوند، "بررسی جغرافیای تاریخی فرات و دجله، شهرها و کناره‌های آنها با تکیه بر تقویم‌البلدان"، پارسوا، فصلنامه علمی تخصصی انجمن علمی دانشجویی تاریخ دانشگاه لرستان، سال ۱۶، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۶، صص ۳۴-۸.

- صدی افشار، غلامحسین، تاریخ در ایران؛ شرح احوال و معرفی آثار مورخان و جغرافی‌دانان

- ایران، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۵.
- صور الأقالیم (هفت کشور) به تحقیق و تصحیح منوچهر ستوده، تهران، بنیاد فرهنگ ایرانی ۱۳۵۳.
 - فرصت شیرازی، محمد نصیر بن جعفر، (۱۳۷۷)، آثار عجم، جلد دوم، تهران، امیرکبیر.
 - قزوینی، زکریا بن محمد، (۱۳۷۳)، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه میرزا جهانگیر قاجار، تهران، امیرکبیر
 - مستوفی، حمدالله، (۱۳۳۶)، نزهةالقلوب، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابخانه طهوری.
 - میرجعفری، حسین، (۱۳۸۱)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره‌ی تیموریان و ترکمنان، تهران، سمت، ۱۳۸۱، چاپ سوم.
 - حموی، یاقوت بن عبدالله، (۱۳۸۰)، معجم‌البلدان ترجمه علی‌نقی منزوی، جلد یکم، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
 - قرچانلو، حسین، (۱۳۸۵)، جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، جلد یکم، تهران، سمت، چاپ دوم.
 - گلکه، لیونار، "مبانی نظری جغرافیای تاریخی"، ترجمه محمدجعفر جباری، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، فروردین ۱۳۷۹، صص ۳۸-۲۴.
 - _____، "مبانی نظری جغرافیای تاریخی؛ درک تاریخی در جغرافیا یک رویکرد آرمانگرا، بخش دوم"، ترجمه محمدجعفر جباری، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، اردیبهشت ۱۳۷۹، صص ۵۲-۴۲.
 - معیری، هاید، "جغرافیا به مثابه‌ی یک سند تاریخی"، پیک نور، سال ۵، شماره ۱۸، تابستان ۱۳۸۶، صص ۱۵۶-۱۳۷.
 - ودیعی، کاظم، "رابطه‌ی جغرافیا با تاریخ"، بررسی‌های تاریخی، سال ۴، شماره ۱، شماره مسلسل، فروردین-اردیبهشت ۱۳۴۸، صص ۲۰۰-۱۹۱.